

به خدا اطمینان کنید

در کلام خدا چنین می‌خوانیم:

و ایلیای تیشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سال‌ها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

«از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر گریث (منظورم همین است) که در مقابل اردن است، پنهان کن.

و از نهر خواهی نوشید و غراب‌ها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورند...»

پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده و رفته نزد نهر گریث که در مقابل اردن است، ساکن شد.

و غراب‌ها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید.

و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

«برخاسته، به صرّقه که نزد صبیون است برو و در آنجا ساکن بشو. اینک به بیوه زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را بپرورد.»

پس برخاسته، به صرّقه رفت و چون نزد دروازه‌ی شهر رسید، اینک بیوه زنی در آنجا هیزم برمی‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: «تمنّا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»

و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.»

او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم ببزم که بخوریم و بمیریم.»

ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز...»

زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه‌ی روغن کم نخواهد گردید. «پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند،

و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه‌ی روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه‌ی ایلیا گفته بود.

قبل از مسافرتم به آن سوی آب، برای موضوع صحبت امروز صبح، این عنوان را برگزیده‌ام: "به خدا اطمینان کنید."

۲. خداوندا اکنون به کلامت که اعلام می‌شود، برکت ده؛ باشد روح‌القدس اذهان و افکار ما را در دست گیرد و در حالی که خواهان آمدنش هستیم، ما را آماده‌ی ملاقات او سازد. هدف از آمدن به خانه‌ی خداوند این نیست که دیگران ما را ببینند یا ما دیگران را ببینیم بلکه اینجا حاضر می‌شویم تا از تو تعلیم یابیم و با طبیعت الهی تو آشنا شویم و طریق الهی تو را بشناسیم و به منظور الهی تو پی ببریم. باشد که هنگام مواجه شدن با مشکلات زندگی، با توکل راستین، به خدا اطمینان کنیم. خداوندا این را عطا کن. این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۳. می‌توان تصوّر کرد که چه صبح وحشتناکی بوده است. هوا بسیار غبارآلود و گرم بود. مردم در خیابان‌ها با گرسنگی مرگبار دست و پنجه نرم می‌کردند. گویی زمین داشت از حدت گرما، آتش می‌گرفت. تمام اینها از پیامدهای گناهان و فساد اخلاقی مردم بود.

۴. چنانچه می‌دانید در آن زمان در اسرائیل اخاب فرمانروا بود یا به عبارتی او بر اسرائیل حکومت می‌کرد. او گمراهترین پادشاه اسرائیل بود. هرگز پادشاهی چنین گمراه پیدا نشده بود زیرا با وجود برخورداری از آموزه و شناخت مسائل، از کردارهایی که نزد خدا منفور بود، دست نکشید. او لشکریان عظیم داشت و مردم تحت فرمانروایی او در کامیابی به سر می‌بردند اما نمی‌توان باعث رنجش خدا شد و انتظار داشت که عمری دراز در انتظارمان باشد.

۵. او در زمینه‌ی ازدواج خود، به جای اینکه از میان قوم خود همسر برگزیند، با یک گناهکار ازدواج کرد، با یک بت‌پرست که به بت‌های خود دل بسته بود. اخاب با ایزابل ازدواج کرد و ایزابل ایماندار نبود.

۶. ایماندار تحت هیچ شرایطی نباید با بی‌ایمان ازدواج کند بلکه با ایماندار.
۷. اما اخاب این کار زشت را انجام داد البته جای شکی نیست که ایزابل زنی زیبا رو بود. درست این همان اشتباهی است که امروزه افراد بسیاری مرتکب می‌شوند.
۸. ایزابل بت‌پرستی را میان قوم و ملت رواج داد. مردم، کاهنان و خادمان تسلیم این خواسته‌ی عامه پسند شده بودند.
۹. امروزه نیز این تصویری از کشور ماست. ما در برابر جریان‌ها و خواسته‌های مردم پسند، سر تسلیم فرو آورده‌ایم. بی‌شک از دید کاهنان، تأیید حکومت بر هر امری، باعث مشروعیت بخشیدن به آن می‌شود. از دید من، تأیید حکومت، مشروعیت بخش نیست بلکه تأیید الهی. [و این چنین] کار به جای رسید که از نگاه مردم، مسائل دنیوی قباحت خود را از دست داده بودند.
۱۰. و این همان چیزی است که مرا بر آن می‌دارد تا آنچه که گفته‌ام را دوباره بازگو کنم، آری این تصویر، تداعی‌کننده‌ی وضعیت زمان حاضر است. شاید گمان می‌کنیم که بت‌پرست نیستیم ولی هستیم. دولتمردان در تأیید این جریان حرکت می‌کنند. امروزه، مردم بت‌پرست هستند زیرا آنها بت را می‌پرستند. برخی از آنها ستارگان سینما را می‌پرستند بنابراین بت‌پرست هستند. شماری از مردم مادیات را می‌پرستند که این خود شکلی از بت‌پرستی است. دسته‌ای، ستارگان تلویزیون را می‌پرستند، آنها نیز بت‌پرست هستند. هر آنچه که شما مقدم بر خدا می‌دانید، بت است هر چه که می‌خواهد باشد.
۱۱. شیطان یعنی دشمن بزرگ ما زیرک است. او حتی گاهی اوقات کلیسا را در جایگاهی مقدم بر خدا قرار می‌دهد. چه بسا کلیسا یا ساختمانی بزرگ و یا فرقه‌ای بزرگ داشته باشید. چه بسا جماعت پرشماری داشته باشید، اما مبادا چیزی در قلب شما مقدم بر خدا باشد. هر چه مقدم بر خدا باشد، بت است.
۱۲. مردم آن دوره نیز از اینکه به اندازه‌ی دوران دیگر روحانی نبودند، آگاه بودند. آنها گمان می‌کردند مذهبی هستند و دیگر همه چیز عالی است. این همان وضعیتی که ما به آن دچار شده‌ایم.
۱۳. چند ماه پیش با یکی از دوستانم صحبت می‌کردم. و او می‌گفت: «برادر برانهام، گمان می‌کنم شما بیش از حد از ایالت متحده ایراد می‌گیرید.» گفت: «همواره از گناه صحبت می‌کنید و اینکه خدا چطور این ملت را تنبیه می‌کند.»
۱۴. پاسخ دادم: «عدالت خدا این را حکم می‌کند.»

او گفت: «اما برادر برانهام، فراموش کرده‌اید که این ملت بر اساس نگاهشده‌ی مقدس شکل گرفت. نیاکان ما به اینجا آمدند و خدا این میراث را به ما بخشید. ما ملتی مذهبی هستیم.»

۱۵. گفتیم: «تمام صحبت‌های شما درست است. کسی نمی‌داند که چقدر این ملت را دوست دارم! اما برادرم، ببینید؛ بنی‌اسرائیل نیز برگزیده‌ی خدا بود. خدا انبیا و بزرگمردان خود را فرستاد اما او گناه را تحمل نمی‌کند. به حکم خدا هر بذری که بنی‌اسرائیل کاشتند، همان را درو کردند. اگر به حکم خدا، بنی‌اسرائیل آنچه که کاشت را درو کرد، پس ما نیز بر همان اساس، کاشته‌های خود را درو خواهیم کرد. خدا را نظر به ظاهر نیست.»

۱۶. ما به جایگاهی رسیده‌ایم که گمان می‌کنیم بر آنچه که نیاکان ما انجام داده‌اند یا بر روی بنیانگذاران کلیسایمان یا بر فداکاری‌های گذشتگان، می‌توانیم تکیه کنیم. این مطلب درست و قابل ارج و قدرانی است اما نمی‌توانیم از آنچه که آنها انجام داده‌اند، رستگاری حاصل کنیم! رستگاری و نجات در گرو رابطه‌ی فردی میان هر شخص و خداست. ما خودمان در مقابل خدا پاسخگو هستیم نه از طریق ملت یا کلیسایمان.

۱۷. در کشور ما کار به جایی رسید که حتی در جمع روحانی‌ترین افراد، به سراغ مردان و زنان روحانی هم که بروید، درمی‌یابید که در قلب آنها فقدان وجود دارد.

۱۸. در هفته‌های اخیر ریزبینانه به اموری از این دست، پرداخته‌ام و در مورد افرادی که گمان می‌کردم چنین شالوده‌ای دارند، دریافتم که آنها بر امور جسمانی و زودگذر و فانی تأکید دارند و به هر جانی که می‌روند، می‌گویند: «خدا به من بزرگترین چنین و چنان را داده است. خدا عطا می‌کند...» این ادعای شما گزافه‌گویی بیش نیست.

۱۹. فزونی مادیات همیشه دلیل بر جاری بودن اراده‌ی خدا نیست. خدا باران را می‌فرستد تا بر سر عادلان و ظالمان ببارد. چیزی که امروز دنیا به آن نیاز دارد گزافه‌گویی در امور ایمانی نیست، شما سعی دارید همواره با بلوف زدن خود را روحانی جلوه دهید.

۲۰. گاهی اوقات ایمان معجزات بزرگی به انجام می‌رساند ولی با این حال از قلب روحانی بر نمی‌خیزد. مگر خداوندمان نگفت: «در آن روز عده‌ی زیادی نزد من آمده، خواهند گفت: "آیا به نام تو چنین و چنان نکرده‌ایم؟" و من صریحاً به آنها خواهم گفت: "ای بدکاران از من دور شوید."» منظور از بدکاری چیست؟

چیزی که می‌دانید انجام دادن آن درست است ولی آن را انجام نمی‌دهید. او خواهد گفت: «هرگز شما را نشناختم.» این توصیف روزگار ماست.

۲۱. چیزهایی که امروز به آن نیازمندیم، مادیات نیستند. ما از آن بهره‌مند شده‌ایم. ما به کلیساهای بزرگ نیاز نداریم. به جماعت‌های بزرگ نیاز نداریم. به برنامه‌های بیشتری در رادیو و تلویزیون نیاز نداریم. به اموری از این دست احتیاج نداریم. چیزی که امروز نیاز داریم تا روحانی باشیم این است که شخص خود را نزد خدا فروتن سازد حتی اگر یک پنی هم نداشته باشد، دعا کند تا روح در وجودش از نیکویی‌های الهی اقتناع و خشنود شود و به این شکل در قلب افراد بیداری رخ می‌دهد و خصایل و فضای زندگی آنها تغییر می‌کند.

۲۲. شاید یک جفت کفش مناسب در پای خود نداشته باشید، شاید لباس شما مندرس و پاره باشد اما چیزی در قلب شما در ستایش خدا سرود خواهد خواند. من چنین قلب ستایشگری را بر کل ثروت‌های دنیا ترجیح می‌دهم.

۲۳. پس این سخن خطاست که برخورداری از مادیات همواره نشانه‌ی برکت خدا است. داود به خداوند گفت که شریب را دیده بودم که مانند درخت بومی سبز خود را به هر سو می‌کشید... اما خدا از او پرسید: «آیا تا به حال عاقبتش را ملاحظه کرده‌ای؟» اهمیتی ندارد که چقدر لباس‌های زیبا بر تن کنیم. چقدر خوراک داریم، اینها در حضور خدا بی‌ارزش هستند. بدنی که در آن مسکن گزیده‌ایم، از بین می‌رود صرف نظر از اینکه چطور از آن مراقبت کرده‌ایم. اما جانی که در درون انسان است، نزد خدا ارزشمند است و همچنین شأن روحی که به سوی پیشگاه خدای زنده، صعود می‌کند.

۲۴. اما ما به چیزهایی تمسک می‌جوئیم که به ما اعطا شده‌اند. گمان می‌کنیم تنها از این رو که ملت... اخاب و خاندان بنی‌اسرائیل نیز در آن دوران چنین کردند، آنها به چیزهایی متمسک شدند که اعطا شده بود و به این شکل همه چیز عالی به نظر می‌رسید. کاهنان و واعظان به مردم تأکید می‌کردند: «همه چیز مرتب است. همه چیز عالی است.» اما در میان آنها شخصی بود که در مقابل با لحنی تند، رویه‌ی نادرست آنها را مورد نكوهش قرار می‌داد. آن شخص می‌دانست که خدای قدوس نمی‌تواند از چنین گرایش‌های نامقدس دینی، خشنود باشد.

۲۵. توجه داشته باشید که امروز خدای آسمان تغییر نکرده است. تا زمانی که خود را تماماً در پیشگاه خدا تقدیس نکنیم، هیچ یک از کوشش‌ها و برنامه‌های بزرگ و چشمگیر ما باعث خشنودی او نخواهد شد.

۲۶. چه بسا آموزشگاه‌ها، پرستشگاه‌ها و خیمه‌ها بسازیم. چه بسا تشکل‌هایی داشته باشیم. چه بسا کارهای بزرگ و چشمگیری انجام دهیم، تا زمانی که جان و باطن آدمی در راه انجام کارهای خدا بر مذبح الهی تقدیس نشود، خدا از این کارها خشنود نخواهد شد. ولی دریغا که این روند دیگر مشاهده نمی‌شود.

۲۷. پی می‌برید که جلسات دعای ما بسیار ضعیف شده است، پس از یک دقیقه دعای بی‌درنگ به سرعت به رختخواب خود می‌رویم. همگی ما در این باره کوتاهی می‌کنیم. ملت ما دچار انحطاط اخلاقی شده است. همه جا بیلی گراهام‌ها و ارال رابرتس‌ها پیدا می‌شوند. اما تا زمانی که تشنگی به قلب آمریکا راه یابد و دوباره آن را به سوی خدای زنده و یک تجربه‌ی زنده و به سوی ایمانی نامیرا به خدای زنده برگرداند، کوشش‌های ما بی‌ثمر خواهد بود.

۲۸. چه بسا که با حالت پهلوانی و یقه‌ی کشیشی حرکت کنیم و در خیابان راه رویم و آرزو داشته باشیم که ما را «دکتر» یا «کشیش» صدا کنند. چه بسا که شبانان بزرگترین کلیساهای کشور باشیم، شاید در دیانت چنان فضیلت یافته باشیم که کسی نتواند کوچکترین خرده‌ای از ما بگیرد. اما تنها زمانی که آن جان در درون ما، به خاطر خدا مشتعل باشد و اشتیاق نسبت به خدا در وجود ما باشد «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خداوند، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد» آنگاه آن نوع تجربه را به دست می‌آوریم!

۲۹. از این رو کمونیسم و پدیده‌هایی از این دست، همچنان پیشتاز خواهند بود، پیمان‌هایی که می‌بینم به هیچ عنوان این روند را متوقف نخواهد کرد. ظهور چنین وضعیتی اخبار شده است. با این وجود، خدا کلیسای خود را فرا می‌خواند.

۳۰. پیداست که این بانوی بی‌ادعا در رتبه‌ی ایلیا بود! زیرا به طور کلی اعمال شما، چپستی و ماهیت شما را نشان می‌دهد. آن زن انتخاب شده بود تا از نبی خدا پذیرایی کند. به یاد داشته باشید که او یک غیریهودی بود نه یک یهودی.

۳۱. زمین از حدت گرما می‌سوخت. و جای شکی نیست که این بانوی بی‌ادعا صاحب مرتبه بود، به عنوان نمونه‌ای از یک ایماندار... زیرا پیداست که اگر او شایسته‌ی پذیرایی از نبی خدا نبود، خدا او را فرا نمی‌خواند. زیرا خدا هرگز نبی خود را به خانه‌ای که سزاوار نباشد، نمی‌فرستد.

۳۲. این انتخاب ایلیای نبی نبود. این انتخاب خدا بود. این فرونی آن زن نسبت به نبی نبود. این برکت خدا بر نبی بود. ایلیا در اطراف یک نهر جا داده شده بود. غراب‌ها به او خوراک می‌رساندند. طبق امر خدا چنین شد. به همین ترتیب خدا سراغ ایماندارانی رفت که از همان سرشت ایلیا برخوردار بود.

۳۳. او یک بیوه زن بود. و همگی ما می‌دانیم که چه بیوه زنی بود و بر او چه گذشته بود، او شوهر خود را از دست داده بود و در چنین وضعیتی پسر خود را بزرگ می‌کرد.

۳۴. در آن سرزمین مردم به فرآورده‌های کشاورزی وابسته بودند. در آن زمان از برنامه‌هایی که ما امروزه داریم، خبری نبود. ما امروزه سامانه‌های محافظتی برای گیاهان برقرار می‌کنیم. زندگی آنها وابسته به محصولات کشاورزی خود بود. و به دلیل شرارت و فساد اخلاقی آنها، زمین دچار خشکسالی شده بود. همگی مردم گرسنه و در حال مرگ بودند.

۳۵. بی‌گمان آن زن با مشاهده‌ی خالی شدن و کم شدن تدریجی تاپوی خوراک، شب‌های پیاپی به دعا مشغول می‌شد. همان‌گونه که بیم آن می‌رفت در آخر تنها مثنی آرد در تاپو باقی ماند. تمام دارایی‌اش یک مشت آرد بود. دیگر زمان مرگ فرا رسیده بود، درست بر در بود و در خانه‌ی پیرزن را می‌کوبید. دست او از همه جا کوتاه بود. کل ملت با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند.

۳۶. در ظرف کوچک، یک قاشق روغن بیشتر باقی نمانده بود. به اندازه‌ی آن میزان روغن و آردی که داشت، با مرگ فاصله داشت. بی‌گمان او در این شرایط، با دلی صاف در دعا مشغول بود. اگر خانه‌ی شما به چنین مصیبتی گرفتار شود، بی‌گمان صدقاتی بیشتر از آنچه امروز مشاهده می‌شود، حکمفرما خواهد بود.

۳۷. شاید فکر کنیم که گویی چنین بوده است اما من ایمان دارم که آن زن تمام شب را در دعا سپری کرده بود تا یک روز بیشتر زنده بماند. او می‌توانست به لب‌های رنگ پریده‌ی پسر سه یا چهار ساله‌اش نگاه کند. می‌توانست ببیند در حالی که جسمش نحیف‌تر می‌شود، استخوان‌هایش نیز کاهیده می‌شوند. چیزی که این مادر شاهدش بود باید بسیار وحشتناک بوده باشد. ولی با این وجود در حالی که دست‌هایش به حضور خدا برافراشته بود، شبانه روز دعا می‌کرد: «حال یک مشت آرد و تنها یک قاشق روغن داریم.»

۳۸. می‌دانید این امر شگفتی است. اگر دوباره هیچ وقت موعظه‌ی من را نشنوید، باشد که خدا اجازه دهد این [پیغام] در وجود هر یک از شما رسوخ کند. باشد که این یک پیغام باشد. عجیب است، بسیار عجیب؛ خدا گاهی به این شکل امور را به انجام می‌رساند.

۳۹. می‌دانید، ما پس از اعتراف به گناهان خود و انجام مطالبات الهی... [تنها] به خدا ایمان داشتیم. ما باید حائز شماری از شرایط باشیم و این امر در راستای

خواست خداست. ما به گناهان خود اعتراف کرده‌ایم و تمامی اشتباهات خود را اصلاح و جبران کرده‌ایم، به سخنی به اندازه‌ی دانش خود تمام کارهای لازم را انجام داده‌ایم. هر خواسته و تقاضای خدا را به جا آورده‌ایم. با وجود اینکه آنچه بایسته بود را انجام داده‌ایم، خدا همچنان خاموش است. از پاسخ به ما خودداری می‌کند.

۴۰. مطمئن هستم در این بامداد با عزیزانی سخن می‌گویم که در این شرایط قرار گرفته‌اند. من نیز خود بارها در چنین موقعیتی قرار گرفته‌ام. هنگامی که برگشتم و به زندگی خود نگاهی انداختم و در هر ذره‌ی آن تأمل کردم و دریافتم که مرتکب اشتباهی شده‌ام، رفته و چنین اعتراف کردم: «خداوند خدا، آن را اصلاح می‌کنم.» و رفته چنین کردم. دوباره برگشته و می‌گویم: «حال، خداوندا تو خدا هستی؛ تو به من جواب خواهی داد. یقیناً من هر خواسته‌ی تو را به جا آوردم. و من هر آنچه بایسته بود را به جا آوردم.» با وجود این، از حرکت خدا خبری نبود. خدا خاموش می‌نمود. این درست همان زمانی است که باید مطمئن باشید که او خداست. مبدا دلسرد شوید. همین بس که در قلب خود به خدا اطمینان کنید.

۴۱. بخش اصلی سخنم این است. پیش از انجام هر کار، شایسته است این اطمینان قلبی را داشته باشید. در قلب خود اطمینان داشته باشید که او خداست. زمانی که با هر آنچه که او گفت، مواجه شدید و آنگاه یقین داشتید که او خداست، درست همان موقع است که ایمان وارد عمل می‌شود. ایمان راسخ و استوار پایداری می‌کند زیرا می‌داند خدا هست.

۴۲. شما هر آنچه بایسته بود را به جا آورده‌اید. ایمان دارید که خدا هست و ایمان، سخت پایداری می‌کند. جلال بر نامش! ایمان لغزش نخواهد خورد زیرا اطمینان دارد که خدا هست و به پویندگان و جویندگان خود، پاداش می‌دهد.

۴۳. ای خیمه‌ی برانهام، باشد که این امر در عمق وجود شما حک شود و هرگز از شما جدا نشود. اگر خواسته‌های خدا را به جا آورده باشید و در قلب خود ایمان داشته باشید که خدا هست، آگاه باشید که او ایمان شما را می‌آزماید زیرا خدا دوست دارد چنین کند. شما به گناهان خود اعتراف کرده‌اید و خواسته‌های مد نظر خدا را به جا آورده‌اید ولی شگفتا که خدا همچنان خاموش است. شایسته است در چنین شرایطی به یاد داشته باشید که ایمان می‌گوید خدا هست. ایمان به این اصل متمسک می‌شود. ایمان هر چند از چرایی‌ها آگاه نباشد ولی می‌داند که خدا هست؛ اطمینان دارد که او هست.

۴۴. پس به یاد داشته باشید که خدا هست و این خود دلیل بر حقانیت سخنان او می‌شود. اگر شرایطی را برای شما مطرح کند و شما آنچه بایسته است را به جا آورید، آگاه باشید که خدا متعهد به مراقبت از کلام خود است. مبدا برگردید و بگویید: «خوب، من شفا نمی‌یابم. من...» شما کم ایمانی بیش نیستید. چنین فکری به دلتان راه ندهید. اگر همه چیز اعتراف و بیان شده و آنچه بایسته بود را جا آورده‌اید، ایمان پایداری خواهد کرد. هیچ چیز باعث لغزش نمی‌شود. خدا هست، و شما در این باره مطمئن هستید. «اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند، قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهد شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.»

۴۵. هرگاه آنچه بایسته است را انجام داده‌اید، صبر پیشه کنید. ایمان شما وارد چالش می‌شود. اگر شما... اگر شما با دقت تمام، شرایط مد نظر خدا را فراهم و هر خواسته‌ی الهی مربوط به زندگی خود را اجرا کرده باشید آنگاه ایمان شما بر این اصل که خدا حضور دارد، قرار خواهد گرفت. به خدا اطمینان کنید.

۴۶. شما از میل او به آزمودن ما آگاهی دارید. واکنش ایمان شما برای او دیدنی است. آیا این موضوع را می‌دانستید؟ واکنش شما نسبت به مسائل، برای خدا نگرستانی است. هنگامی که می‌گویید: «خداوند، به تو ایمان دارم. تو نجات دهنده‌ی من هستی. ایمان دارم که تو شفا دهنده‌ی من هستی. ایمان دارم که تو تنها کسی هستی که روح‌القدس را عطا می‌کنی. تو خدایی هستی که چیزهایی که نیاز دارم را می‌بخشی.» آنگاه به تمام گناهان خود اعتراف می‌کنید و به خدا قول می‌دهید که اگر او شما را شفا دهد، کاری خواهید کرد، حال اگر آن خواسته‌ی شما برآورده نشود همانند یک شخص بزدل به جایی فرار می‌کنید. چنین اعترافی به کار خدا نمی‌آید. خدا نمی‌تواند شما را ابزار نیکوی خود سازد. برای او راهی وجود ندارد که به شما جواب دهد زیرا خدا تنها از طریق ایمان جواب می‌دهد. وقتی خیلی زود دور می‌شوید، خدا نمی‌تواند پاسخ دهد. اما برعکس، ایمان حقیقی و راستین در چنین شرایطی پایداری می‌کند و اطمینان دارد که خدا هست. پس بایسته است اطمینان داشته باشید که خدا هست.

۴۷. اگر خواسته‌ی خدا این باشد که [مثلاً] شما به گناهان خود اعتراف کنید یا کاری از این دست انجام دهید. پس از انجام خواسته‌ی خدا، ایمان شما ضمن اعتراف به هستی خدا، صاحب این اطمینان می‌شود که تحولی در راه است. به یقین مسئلت شما برآورده می‌شود. من- من امیدوارم این را فراموش نکنید. اگر شما به خدا اطمینان دارید، خدا [نیز] به کلامش اطمینان دارد. او تنها منتظر این است که شما را ببازماید.

او بارها چنین کرده است. بگذارید یک یا دو مورد را بازگو کنیم.

۴۸. داستان آن جوانان عبرانی را در نظر بگیریم. آنها در برابر بت، سجده نکردند. خدا به آنها اعتماد داشت و هنگامی که شنیدند باید در تون آتش افکنده شوند، گفتند: «خدای ما قادر است ما را از این تون بیرون آورد. اما اگر چنین نکند، ما در مقابل هیچ یک از بت‌های شما سجده نخواهم کرد.» اطمینان آنها، اطمینانشان به خدا، درخور توجه است.

۴۹. آنها می‌دانستند که او یهوه است. آنها می‌دانستند که او به دعا جواب داد. اما داده‌ها و ن داده‌های خدا، به خیریت است. به این ترتیب، آنها پس از اقرار ایمان خود و اعتراف به گناهان خویش، به سوی مرگ گام برداشتند.

۵۰. آنها در راه تون آتش می‌دانستند که اگر خدا اجازه هم دهد که سوخته شوند، دوباره در روز رستاخیر آنها را خواهد برخیزاند. آنها به خدا اطمینان داشتند زیرا می‌دانستند که خدا همه چیز را برای خیریت آنها به کار خواهد بست. وقتی ما نیز به خدا اطمینان داریم، می‌دانیم که همه چیز را به خیریت ما به کار خواهد بست.

۵۱. آنها تنها به بیان یک اصل بسنده کردند. آنها با این اطمینان قلبی، یگراست به سمت تون آتش روانه شدند. خدا بر جایگاه خود نشسته و نظاره‌گر این جوانان بود. او گذاشت که آنها به آن سو گام بردارند. در واقع خدا خواهان دیدن واکنش‌های آنان بود.

۵۲. وقتی پادشاه پرسید: «آیا به هنگام نواخته شدن شیپور، تعظیم کردید؟» آنها گفتند: «خیر. تعظیم نکردیم.» این ایمان شماس است که شما را استوار نگه می‌دارد.

«بسیار خوب، حال که تعظیم نکرده‌اید، آیا حکم مرا می‌دانید؟»

«بله، از فرمان شما آگاهی داریم.»

«حکم من این است که تون آتش هفت برابر بیشتر از آنچه بود، گذاخته شود و من شما را به داخل آن می‌افکنم. آیا اکنون می‌خواهید سجده کنید؟»
«خیر، ما سجده نخواهیم کرد.» ایمان آنها خودش را نشان می‌دهد.

۵۳. خدا می‌گوید: «بسیار خوب، من خواهم دید که آنها در این مورد چه خواهند کرد. واکنش ایمان آنها را خواهم دید.»

۵۴. بنابراین او گفت: «دست‌های آنها را ببندید، پاهای آنها را ببندید و آنها را به سوی تون آتش ببرید.» و آنها در حالی که صورتشان سرخ و آتشین بود، به

سوی تون آتش حرکت کردند. باز هم خدا ایستاده بود و به آن نگاه می‌کرد. اما آنها مطمئن بودند که او خداست. آنها اقرار کرده بودند. آنها همه چیز را به آن شکل که می‌دانستند، به درستی انجام داده بودند. آنها اطمینان داشتند که او خدا بود.

۵۵. بنابراین آنها به سوی تون آتش گام برداشتند. درست در آخرین لحظه، او [خدا] سوار بر ازابه‌ای از باد از آسمان‌ها فرود آمد، نسیمی بر آنها وزیدن گرفت و خاکستر نشسته بر تن آنان را زدود. خدا آنها را تسلی داده و با آنها سخن گفت.

۵۶. خدا می‌گذارد ایمان شما به نقطه‌ای برسد که واکنشی نشان دهد.

۵۷. ما در عهد عتیق، ایوب را داریم. هنگامی که شیطان همان مدعی ما، او را به گناه مخفی متهم کرد، ایوب می‌دانست که گناهی مرتکب نشده است. او می‌دانست که به تمامی کرده‌های خود، اعتراف کرده است و هدیه‌ی سوختنی گذرانیده بود. این الزام خدا بود. تمام آن چیزی که خدا لازم دانسته بود همین بود یعنی هدیه‌ی سوختنی و اعتراف. ایوب این چیزها را به جا آورده بود.

۵۸. و شیطان گفت: «من شترانش را می‌گیرم زیرا او مردی ثروتمند است. من گوسفندانش را می‌گیرم.» سرانجام شیطان ایوب را از فرزندان دلبندش محروم کرد.

۵۹. با این حال ایوب استوار ایستاده بود زیرا او خدا را می‌شناخت. بله، ایوب اطمینان داشت که او خدا بود زیرا با خدا صحبت کرده، خواسته‌های الهی را به جا آورده بود. او تفحص کرد و در خود دریافت که: «قربانی سوختنی بسیاری گذرانیده‌ام. در قلب خود گفتم هنگامی که پسران من جشن داشتند و دختران من حضور داشتند، شاید در قلب خود گناه مخفی مرتکب شده باشم پس من برای آنها قربانی سوختنی می‌گذارم و به خطاهای آنها اعتراف می‌کنم.»

۶۰. خدای من! هنگامی که شخصی امری که خدا فرموده را حفظ می‌کند و مطمئن است که او خداست، خدا نیز باید پاسخ دهد. بله، در هر وضعیت، ایمان، خدا را بر روی صحنه فرا می‌خواند.

۶۱. شما پس از در پیش گرفتن راه و روش درست بر اساس شناخت خود [از اراده‌ی خدا] و برآورده کردن خواسته‌ها و پیش شرط‌های الهی و اعتراف به گناهان و تنظیم زندگی خود و اعاده‌ی حق مردم، می‌توانید مسائل را به حضور خدا ببرید. سکوت الهی نباید مایه‌ی نگرانی شما باشد، آری او همچنان خداست و صبر می‌کند تا ایمان شما در نقطه‌ی مورد نظر قرار بگیرد. کارهایی که بر

عهده‌ی شما بود را انجام داده‌اید، حال او خواهان تجلی ایمان شما در اعمال است. او می‌خواهد برخوردتان با مسائل را ببیند.

۶۲. اگر به روغن تدهین شده‌اید و برایتان دعا شده، خدا صبر می‌کند تا ببیند که ایمان شما در مورد آن مسئله به چه شکل است. یکشنبه‌ی بعد یا روز بعد سراغ شفا دهنده‌ی دیگری که به شهر آمده، نروید. خدا منتظر است تا عکس‌العمل ایمان شما را ببیند. مبدا روز عقب نشینی کرده و بگویید: «احساس بدی دارم، گمان نمی‌کنم شفا یافته باشم.» [با چنین نگرشی] شایسته‌ی صف دعا نیستید، شایسته نیستید. شایسته نیستید. آماده نیستید. ایمان ندارید که او خداست. من...

۶۳. شاید بگویید: «برادر برانهام، من با شما مخالفم.» ولی کارهای شما از ماهیت درونیتان پرده برمی‌دارد. «آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.» آقای ایداعا می‌کند که مسیحی است ولی هنوز اهل مشروب و سیگار و قمار و جوک‌های رکیک است. او می‌گوید: «قسمتی از کتاب مقدس درست است ولی قسمت دیگر، نه.» ممکن است بخشی از انجیل را موعظه کند و قسمت دیگر از کتاب مقدس را انکار کند، واقعیت این است چنین شخصی هنوز گناهکار است. او درستکار نیست.

۶۴. اما با اعتراف صادقانه به این اصل که خدا همان خداست، در واقع زندگی خود را در اختیار او قرار می‌دهید «خداوند، من خاک رس هستم و تو آن کوزه‌گر هستی.» در چنین شرایطی می‌توانید مسألت دل خود را بلند کنید. ایمان هرگز لغزش نمی‌خورد. درست در همان موضع پایداری می‌کند.

۶۵. هر چند در ظاهر از هر طرف، از راست و چپ در آماج حملات هستید، ولی به برکت اطمینان نسبت به بودن خدا، هرگز ایمانتان سست نمی‌شود. و اگر او خداست، به یقین وعده‌ی خود را پاس خواهد داشت. او نمی‌تواند وعده‌ای دهد سپس آن را لغو کند. اگر او خداست، به یقین وعده‌ی خود را به جا می‌آورد. من آن را دوست دارم. خدا نسبت به وعده و قول خود امین است.

۶۶. ایوب قربانی خود را تقدیم کرد؛ او هر کار بایسته را انجام داده بود. او می‌دانست که هر آنچه بایسته و شایسته است را انجام داده بود. در آن لحظه شماری از اعضای کلیسا که وابسته به برخی از فرقه‌های کلیسایی بودند، از راه رسیده و گفتند: «شایسته است به گناهکار بودن خود اعتراف کنی، پیداست که اگر گناهکار نبودی خدا اجازه نمی‌داد این چنین تنبیه شوی.»

۶۷. اما ایوب گفت: «من اعتراف خود را بلند کرده‌ام. به حضور خدا قربانی سوختنی گذرانیده‌ام، من گناهکار نیستم.» او به خوبی از وضعیت و جایگاه

خود آگاه بود. با گذر زمان، وضعیت دشوارتر و دشوارتر شد، گویی ایوب باید به ناچار در برابر مشکلات، کمر خم می‌کرد و سرانجام منکر خدا و قربانی سوختنی می‌شد. هر اقدام خودسرانه‌ی شما پس از اعتراف، گویای سستی و تردید شما نسبت به خداست. چیزی از خدا مسئلت می‌کنید ولی سراپا در شک به سر می‌برید، معنی این وضعیت این است که شگاک هستید نه یک ایماندار.

۶۸. ایوب به برکت آگاهی از موضع خود بر همان پایه، پایداری کرد.

۶۹. جای شگفتی نیست که پرونت در زمان مرگ خود چنین گفت:

من بر روی آن صخره‌ی مستحکم یعنی مسیح می‌ایستم؛

تمام پایه‌های دیگر در حال فرو رفتن در شن هستند.

۷۰. حتی همسر محبوب ایوب نیز آن صخره‌ی مستحکم اعتراف ایوب را ترک کرد. وقتی سلامتی ایوب از دست رفت و دمل‌ها سراسر وجودش را فرا گرفته بود و او خود را می‌خاراند و روز تولد خود را لعنت می‌کرد و می‌گفت: «روشنایی آفتاب نتابد! آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد.»

همسرش گفت: «تو دیگر بسیار بدبخت هستی. چرا خدا را ترک نمی‌کنی تا

بمیری؟»

۷۱. ایوب پاسخ داد: «مثل زنان ابله سخن می‌گویی.» او اطمینان داشت که خدایی وجود دارد و پیش شرط الهی را انجام داده است. از تصوّرش یک حس آسمانی به من دست می‌دهد. او می‌دانست خواسته‌ی خدا را به جا آورده است و همین برای او کافی بود. در واقع خدا ایمان او را می‌آزمود. به همین ترتیب هم خدا ایمان شما را می‌آزماید و محک می‌زند. خدا ایمان مرا محک می‌زند.

۷۲. پس از انجام خواسته‌های الهی یعنی؛ «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.» این وعده‌ی خداست. «هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا او را به روغن تدهین و برایش دعا کنند. دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خدا او را خواهد برخیزانید.» چنین مقرر شده است. «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید.» به این ترتیب خواسته‌های الهی را انجام داده‌اید.

۷۳. «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود؛ به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند. اگر مارها را بردارند و یا زهر قاتلی بخورند، ضرری به ایشان نرساند و هرگاه دست‌ها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.» چنین مقرر شده است.

۷۴. پس به خدا اطمینان کنید. در قلب خود یقین داشته باشید که این کلام خداست. ایوب یقین داشت.

همسر ایوب گفت: «چرا خدا را ترک نمی‌کنی تا بمیری؟ زیرا داری در گذر زمان بدتر می‌شوی.»

۷۵. شیطان دوست دارد به این شکل چیزی به خورد شما دهد. «از زمانی که تو را به روغن تدهین کرده‌اند، بهتر نشده‌ای. از زمانی که واعظان، برای تو دعا کرده‌اند، بهبودی پیدا نکرده‌ای. اصلاً این واعظان، خود خطاکار هستند.» توجه به وضعیت آن واعظ مهم نیست و دردی را دوا نمی‌کند. مهم این است که ایمان شما به خدای زنده، بر چه بنا شده است. مسئله چیستی واعظ نیست بلکه چیستی خداست. آن واعظ به هیچ وجه وعده دهنده نیست بلکه خدا وعده دهنده است. به واعظ بستگی ندارد بلکه به خدا و به ایمان شما نسبت به حضور او. پس به خدا اطمینان کنید. یقین داشته باشید که او خداست و این کلامش است. و خدا در کلامش هست و حضور دارد.

۷۶. و ایوب گفت: «مثل زنان ابله سخن می‌گویی.» و ادامه داد: «خداوند داد و خداوند گرفت، نام خداوند متبارک باد.» او در آن وضعیت، به حضور خدا اطمینان داشت.

۷۷. و هنگامی که این سخنان از دهانش خارج شد، تندرهای غریبند و رعد و برق‌ها ساطع شدند. و به این ترتیب خدا وارد صحنه شد. چنین شرایطی همواره خدا را به صحنه فرا می‌خواند. پروردگار زمانی طولانی سکوت می‌کند.

۷۸. این روش خداست. به این گروه آمریکایی‌های محکوم به جهنم که در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند، توجه کنید. من خشمگین نیستم. ولی بروز گناه، هر انسان هماهنگ با خدا را خشمگین می‌سازد. نسبت به ملت خشمگین نیستم، نسبت به مردم خشمگین نیستم بلکه نسبت به شریر خشمگین هستم، او باعث شده تا این امور مردم را کور کند.

۷۹. این کشیشان و واعظان کور با الهیات ساخته و پرداخته‌ی بشر به مردم مجوز می‌دهند. باید تولد دوباره را تجربه کنید. و خدا کلام خود را حفظ می‌کند. پیداست که [شریر] با چنین شیوه‌ای مردم را گمراه می‌کند. بهتر است نسبت به حضور و بودن خدا در آن اطمینان حاصل کنید. «که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند.»

۸۰. آن بانوی بینوای بیچاره می‌دانست که او خدا بود. آن تاپو خالی، خالی، خالی و خالی‌تر می‌شد و با گذر زمان وضعیت بد و بدتر می‌شد. اما خدا اجازه

داده بود به این شکل پیش رود. خدا دوست دارد چنین کند. او دوست دارد ایمان شما را در بوته‌ی آزمایش بگذارد تا ببیند شما چطور برخورد می‌کنید، او می‌گذارد پس از تدهین و دعا برای شما، حالتان بدتر شود. خدا گفت: «شیطان، بیا؛ او را بیازما. می‌دانم او به من ایمان دارد.» خدا تا ابد متبارک باد! خدای من! [برادر برانهام دو بار دست‌هایش را به هم می‌زند - گروه تألیف] «اکنون می‌توانی او را بیازمایی. می‌دانم که او وعده‌ی مرا باور کرده است.» آیا خدا می‌تواند در مورد شما نیز چنین بگوید؟

۸۱. ولی خدا در مورد ایوب چنین گفت. گفت: «در مورد او هر آنچه می‌خواهی به عمل آور، اما دست خود را بر زندگی او دراز نکن، می‌دانم که ایوب مرا دوست دارد. او قربانی سوختنی گذرانیده است. او به خواسته‌های من عمل کرده است. آنچه که به او امر کرده بودم را به جا آورده و به آن ایمان دارد. اگر می‌خواهی او را بر روی زغال سنگ‌ها بغلتان.» شیطان ایوب را از کل دارایی خود محروم کرد. خدا در زمان اعاده‌ی دارایی‌های ایوب، دو برابر دارایی‌های او دست رفته را به او بخشید. یقیناً خدا چنین خواهد کرد.

۸۲. خدا ایمان ما را در بوته‌ی آزمایش می‌گذارد تا ببیند که آیا به راستی ایمان داریم که او خداست یا خیر.

۸۳. بی‌گمان آن بانوی بینوا گفته بود: «من دعا کردم. من دعا کردم. هر چند می‌دانم که یک غیریهودی ناشایست هستم.»

۸۴. شایان یادآوری است که عیسی در کتاب مقدس در مورد آن زن صحبت کرده بود. او گفت: «مگر در زمان ایلیا آنجا بیوه زنان بی‌شماری وجود نداشتند؟ اما ایلیا فقط نزد یکی فرستاده شد و او زنی غیریهودی بود.»

۸۵. ایلیا گفت: «من دعا می‌کنم.» شاید وقتی آن زن آخرین کلوچه‌ی کوچک را دید، سایه‌ی شوم مرگ از دروازه گذشته بود و در خانه‌اش را می‌کوبید. آن بانو و پسر باید پس از خوردن آخرین لقمه، به ناچار به مرگ تن می‌دادند. می‌توانم تصور کنم که آن بانو سراسر شب را در دعا گذرانده بود. باد گرمی می‌وزید و زمین خشک شده بود. مردم فریادزنان و گریان در کوچه‌ها آواره بودند. آن زن از یک سوی خانه به سویی دیگر می‌رفت، به کودک خردسالش می‌نگریست؛ به پیژامه‌ی کوچکی که پسرش بر تن داشت، پیژامه بر تن پسرک آویزان بود و پایش بیرون بود. او به دست‌های خود نگریست، چروکیده بودند. راه می‌رفت و می‌گفت: «می‌دانم که او خداست. اعترافم را به کاملیت بلند کرده‌ام. خواسته‌های او را به جا آورده‌ام. در زندگیمان، خواستار جلال او بوده‌ام.» خدا او را دید.

۸۶. در حالی که دیگران به مجالس رقص می‌رفتند و برای شرکت در چیزی معادل شوهای مدرن تلویزیونی خود را جذاب می‌کردند و به عبارتی در امور دنیوی غرق بودند، آن زن با پروردگار خود راز و نیاز می‌کرد.

۸۷. سپیده دم برمدید. او گفت: «آن کودک بینوا تا صبح از گرسنگی گریه کرد ولی من با مشتی آرد چه کار از دستم برمی‌آید؟»

۸۸. می‌دانید، آن آرد مسیح بود. هر پژوهشگر امور کتاب مقدس می‌داند مسیح، آن هدیه‌ی آردی است. و آن هدیه‌ی آردی باید در هاون ویژه‌ی کوبیده می‌شد تا تمامی تکه‌های ذرت یکدست شود زیرا عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. هر ایماندار با ایمان خود بر این اصل تکیه می‌کند. هلولیا! چه بسا که به تمام مناسک قدیمی و سرد و تشریفاتی خود، دل خوش کنید ولی من ایمان دارم که مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. این موضع من است و در این دنیای فاقد ایمان، بر موضع خود پایداری می‌کنم. همواره ایمان دارم که او دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۸۹. آنها هر ذره‌ی آن را به یکسان می‌ساییدند زیرا او همان است. او همان خدایی است که در آن زمان بود، در این بامداد او همان است. او همواره همان خواهد بود. آرد نماد آن اصل بود.

۹۰. از حزقیال ۴ و دیگر آیات پیداست که روغن، نماد روح است. به همین دلیل است که ما با روغن تدهین می‌شویم؛ روغن، نماد روح است. معنی آن چیست؟ همان‌طور که در یوحنا ۴ آمده است: «پدر طالب پرستندگانی است که به روح و راستی او را خواهند پرستید.» عیسی همان راستی بود. او، آن هدیه‌ی آردی بود و روغن، آن روح. روح با آن حقیقت در هم آمیخته می‌شوند و چیزی تهیه می‌شود. روغن و آرد را با هم آمیخته کنید، کیک درست می‌شود. آری!

۹۱. ایمان شما کجاست؟ وقتی کلام خدا در عین سادگی ولی با قدرتش چنین موعظه می‌شود که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است، به برکت [اعلام] کلام، صاحب آرد می‌شوید و می‌توانید آن را با روغن در آمیزید. شاید تنها یک مشت یا یک قاشق آرد باشد اما به هر میزان که باشد، حقیقی است.

۹۲. برای چه این ترکیب آماده و تهیه شده است؟ برای صلیب. برای تقدیم خود به عنوان قربانی، آماده است. این کار بر عهده‌ی شماست. اگر کلام موعظه شده را با آن روح که بهره‌ی شما شد، در آمیزید، به برکت روحیه‌ی از خودگذشتگی می‌توانید خود را تقدیم کنید. به سلاح آن هر درد، هر بیماری و هر امر مخالف کلام را مردود دانسته و بر سر موضع خود پایداری و ایستادگی می‌کنید.

۹۳. دکتر این چنین و آن چنان یا چیزهای دیگر می‌گوید؛ باکی نیست. شما در کلام پایداری می‌کنید زیرا خدا چنین گفت. آن آرد الهی می‌آید. شما آن روغن الهی را دریافت می‌کنید. شما آن را با هم درآمیخته می‌کنید.

۹۴. حال، من صدایی می‌شنوم. اندکی پس از سپیده دم، آوازی سخن سر داد و گفت: «به حیاط برو و دو چوب بردار.» آیا دقت کرده‌اید که کتاب مقدس می‌گوید، «دو چوب»؟ [دو چوب] نماد صلیب است. آن زن هم آرد داشت و هم روغن. بر او بود که با آنها وارد عمل شود. به اندازه‌ی نیاز تکاتک شما عزیزان از آرد و روغن به شما داده شده است دیگر بر شماست که با آنها وارد عمل شوید؛ به عبارتی با روحیه‌ی از خودگذشتگی خود را تقدیم کنید.

۹۵. دو قطعه چوب. در زمان‌های قدیم، شیوه‌ی بهتری برای تهیه‌ی آتش نبود. وقتی قطعه چوبی را برمی‌دارید و صلیب مانند، روی قطعه چوب دیگر قرار می‌دهید، از قسمت میانی شروع به شعله گرفتن می‌کند و آتش به سرعت تا دو سر انتهای چوب‌ها می‌رسد. سرخپوستان نیز به همین شیوه آتش روشن می‌کنند. من بارها و بارها در طول شب آتش روشن کرده‌ام. تنها تکه چوبی را به/این شکل و دیگری را به/آن شکل قرار می‌دادم و به محض شعله‌ور شدن، آنها را درون آتش می‌انداختم.

۹۶. آن چوب نماد صلیب بود. کتاب مقدس می‌گوید: «دو چوب». آن صدا گفت: «به حیاط برو و دو چوب بردار.» در همان دم، صدایی رعدآسا بر بالای کوه نبی را چنین مخاطب ساخت: «به شهر برو. من امر فرموده‌ام.» خدای من! آنها هر دو اطاعت کردند. چیزی در شرف وقوع بود. هر دو فرمانبرداری کردند.

۹۷. اگر در زمان اعلام کلام از سوی واعظ، شخصی روحیه‌ی پذیرش از خود نشان دهد و با ایمان به آن کلام عمل کند، چیزی رخ خواهد داد. اگر گناهکار باشید، نجات خواهید یافت. اگر بیمار باشید، شفا خواهید یافت زیرا این وعده‌ی خداست، شرط تحقق وعده، اطمینان نسبت به خدا است.

۹۸. او خداست؛ در این اصل شکی نیست، پس شکی نیست که او در آن جایگاه کلام خود را پاس داشته و به قول خود عمل می‌کند. شکی نیست، یقیناً! فرمان خدا از این قرار بود: «به شهر برو زیرا به بیوه زنی در آنجا امر فرموده‌ام.» مقابل دیدگان نبی، رویایی شکل گرفت. ایلیا پیاده به آنجا رفت. او نمی‌دانست به کجا می‌رود ولی هیچ فرقی نمی‌کرد. او تنها فرمانبرداری می‌کرد و بس.

۹۹. آن بیوه زن نیز جای چوب‌ها را نمی‌دانست ولی دو تکه چوب در گوشه‌ای از حیاط قرار داشت. او به پا خاسته و به حیاط رفت. به اطراف نگاه کرد:

«هوا چقدر گرم است!» از شهر صدای جیغ و فریاد به گوش می‌رسید. شب‌ها ولگردان در شهر رفت و آمد می‌کردند. آنها تلو تلو خوران شراب‌های خود را سر می‌کشیدند و کارهایی از این دست، انجام می‌دادند. آن زن به سوی کوچه نگاه کرد. چیزی نظرش را جلب نکرد. او یک قطعه چوب پیدا کرد یعنی قطعه‌ای از صلیب، نماد از خودگذشتگی و جانفشانی. او قطعه‌ی دیگری پیدا کرد. و زمانی که قطعه‌ی دوم را برداشت...

۱۰۰. بی‌شک وضعیت رقت‌باری حکمفرما شده بود، مرگ بر آستانه‌ی در بود. پس از خوردن تکه‌ای کیک، بیوه زن و پسرش باید خود را آماده‌ی مرگ می‌کردند. داستان از این قرار بود. و گاهی درست میان پریشانی، صدایی در گوش ما طنین‌انداز می‌شود.

۱۰۱. آن زن قطعه‌ی دوم چوب را برداشت و در راه برگشت به خانه، صدایی از آن سوی دروازه گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»

۱۰۲. آن بانو با دو تکه چوب در دست، برگشت تا ببیند. آرد و روغن در هم آمیخته آماده بود. او به قول خود، آنها را آماده و با هم مخلوط کرده بود. همین است، کلام و روح باید با هم آمیخته شوند. آن را بر صلیب قربانی نفس قرار دهید، در چنین شرایطی است که می‌توانید هر آنچه که مقابل مسئلت شما قرار می‌گیرد را نادیده گرفته و مردود بدانید. این درست است. «من آن را مخلوط کردم، حال دارم این دو قطعه چوب را برمی‌دارم.»

و آن صدا گفت: «برایم جرعه‌ای آب در ظرفی بیاور.»

۱۰۳. آن زن نگاهی انداخت و مردی نحیف ایستاده در کنار دروازه را دید. آن مرد صورتی لاغر و پوشیده از ریش و سری طاس داشت. و در حالی که تکه‌ای از پوست کهنه‌ی گوسفند را به دور خود پیچیده بود، به دروازه خیره شده بود. از ظاهرش پیدا بود که جوانمردی به سبک قدیم بود.

۱۰۴. آن بانو پاسخ داد: «آب خود را با او تقسیم می‌کنم.» زمانی که صاحب آب حیات می‌شوید، دوست دارید همگان را به‌رمنند سازید. دوست دارید با هر کس در مورد آن صحبت کنید و برای اعلام آن حاضرید هر جا بروید. آن زن در حالی که چوب‌ها را در دست داشت، برگشت و گفت: «یک لحظه.»

۱۰۵. و دوباره آن صدا با آوازی رسا گفت: «نه تنها آبت را با من تقسیم کن بلکه لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.» نان حیات؛ آب حیات! آیا

صفت حیات درست است؟ با تمام شدن آنها، بی‌درنگ مرگ به سراغش می‌آید. «هم آبت و هم نانت را برای من بیاور.»

۱۰۶. اینجا چه چیزی متوجه می‌شویم؟ این داستان چه آموزه‌ای برای ما دارد؟ «اول ملکوت خدا را بطلب، مابقی بر تو مزید خواهد شد.»

«برایم جرعه‌ای آب و لقمه‌ای نان بیاور.»

۱۰۷. با شنیدن این سخن، آن بانو سراپا پریشان برگشت. می‌توانم بشنوم که آن زن در پاسخ چنین چیزی گفته بود: «ای آقا، تو با مردان دیگری که دیده‌ام و با آنها صحبت کرده‌ام، فرق داری. ظاهراً با لحن قاطعانه‌تر مطالب را بیان می‌کنی. اما من تنها مشت‌ی آرد و قدری روغن دارم. آنها را پوشانیده‌ام و می‌خواهم با این دو قطعه چوب آن را ببزم. من و پسر من از آن می‌خوریم و می‌میریم. این تمام چیزی است که دارم.»

۱۰۸. سپس چه می‌شنویم؟ «اما، اول برای من لقمه‌ای نان بیاور.» اول خدا. اهمیتی ندارد که دیگران چه می‌گویند، چه شرایطی حاکم است، چه نشانه‌هایی وجود دارد، چقدر پریشانی و تیرگی حکمفرماست، در هر شرایطی باید جایگاه اول را به خدا اختصاص دهید. اول کلامش.

۱۰۹. «دکتر گفته که شفا نمی‌یابم.» اما اول کلامش را مد نظر قرار دهید. «من بسیار گناهکار هستم. من یک فاحشه هستم. من یک قمار باز هستم. من الکلی هستم.»

اول کلام خدا را مبنا قرار دهید. «اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد، مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.» اول، خدا.

۱۱۰. «برو و اول برای من لقمه‌ای نان بیاور. تمام آنچه که داری را برای من بیاور.» آیا حاضرید آن را در دستان خدا قرار دهید؟

۱۱۱. زندگی‌ام یعنی هر آنچه هستم و دارم. پنجاه سال دارم. «ویلیام برانهام، آیا حاضری زندگی خود را به من بسپاری؟ شما ای فرزندان کوچک، آیا حاضرید زندگی خود را به من بسپارید؟ آیا حاضر هستید؟ ای بیماران، می‌توانید چنین کنید؟ آیا می‌توانید به من توکل کنید؟ پس مرا در جایگاه نخست قرار دهید.»

۱۱۲. «با دست خود لقمه‌ای نان برایم بیاور و جرعه‌ای آب به من بنوشان.» او به ایلینا نگاه کرد. ندایی در درونش می‌گفت که آن مرد می‌داند چه می‌گوید.

خدا گوسفندان خود را می‌شناسد. «گوسفندانم صدای مرا می‌شناسند، می‌دانند چه چیزی کتاب مقدسی است و چه چیزی نه. درست و نادرست را می‌دانند.»

۱۱۳. آن بانو با روحیه‌ی سرسپردگی و اطاعت برگشت. این همان کاری است که شما باید انجام دهید. و هنگامی که او برگشت تا از کاری که نبی گفته بود، اطاعت کند، آوازی از آسمان در رسید که برای انسان قابل شنیدن بود. آوای رسایی از نبی برخاست، هر گناهکار و بیماری آرزوی شنیدن **قول خداوند** را دارد.

۱۱۴. چقدر مشتاق شنیدن قول خداوند هستیم! چقدر عزیرانی سر راه من می‌نشینند و می‌گویند: «به این خانه بیا. دختر من چنین است. کودکم بسیار ضعیف است. بیا و تنها سخنی بگو.» مگر می‌شود سخنی گفت که در دهان شما قرار نگرفته باشد؟ اگر چنین کنید در واقع از خود سخن می‌گویید. اما پیداست که مردم برای شنیدن **قول خداوند** اشتیاق دارند.

۱۱۵. اینجا در کنار آن حصار، قول خداوند عطا می‌شود زیرا آن زن در حال اطاعت کردن بود. ابرهای تیره‌ی پریشانی از آن خانه دور شدند. «**قول خداوند** آمده است. تا روزی که خداوند خدا باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه‌ی روغن کم نخواهد گردید.» چه کلام تسلی بخشی!

۱۱۶. آن بانو نان را پخت و برای نبی آورد. سپس برگشت و برای خود و پسرش نان پخت. و آنها بر سر سفره نشستند و تا حد سیری خوردند و نوشیدند.

۱۱۷. آن آرد و نان از کجا پیدا شده بودند؟ از کجا گرفته شده بودند؟ از طریق علمی به من بگویید آن آرد از کجا آمده بود. آن روغن از کجا پیدا شده بود؟ چطور در آن کوزه جمع شده بود؟ آن زن هر روز روغن را برمی‌داشت و کوزه خالی می‌شد. او هر روز تاپوی آرد را خالی می‌کرد و آن ظرف خالی بود. اما هنگامی که برمی‌گشت تا قدری از آن بردارد، باز یافت می‌شد. آن آرد و روغن از کجا پیدا شده بود؟ خدا را در کلامش دریابید. به خدا اطمینان کنید. او آفریننده است.

۱۱۸. شاید از نعمت سلامتی محروم شده باشید. شاید از برکت مشارکت محروم شده باشید. بر شماست که او را در کلامش دریابید. یقین داشته باشید که او خداست. لحظات غم‌انگیزی که اکنون دیده می‌شود، می‌تواند آن قدر هم غم‌انگیز نباشد چنانچه کلامش را برگیری و یقین داشته باشی که او خداست.

۱۱۹. روزی در آلمان تصویری را دیدم که برای همیشه برایم ماندگار است. یک نقاش آلمانی... تصویری را نقاشی کرده است که «سرزمین ابرها» نام دارد. وقتی از فاصله‌ی دور به این نقاشی نگاه می‌کنید، با وحشتناکترین تیرگی مواجه می‌شوید که تا کنون دیده‌اید. وقتی از فاصله‌ی دور به آن نگاه می‌کنید،

می‌بینید که فقط ابرها در هم فرو رفته‌اند. اما وقتی به آن نزدیک می‌شوید، تغییر می‌کند. فرشتگان را می‌بینید که بال‌زنان برای خداوند سرود و هلولیا سر می‌دهند. گاهی تیرگی چنین است. اگر از فاصله‌ای دور به آن نگاه کنید، تیره و تار به نظر می‌رسد. اما خدا را در کلامش دریابید و اطمینان داشته باشید که او خداست و قدم پیش بگذارید آنگاه درمی‌یابید که فرشتگان در حال بال زدن هستند.

۱۲۰. آن بیوه زن همانند ابراهیم بود. او خوانده شده بود تا داشته‌ها و نداشته‌های خود را بر روی مذبح قربانی بگذارد. چه بسا که در این بامداد، این دعوت شما باشد. از روش زندگی، بی‌ایمانی، داشته‌ها و نداشته‌های خود دست بکشید. و آنگاه آن روغن را برگزید و با کلام آمیخته کنید و آن را بر قربانگاه نفس خود قرار دهید. به همان اندازه که مرا به روشنی ایستاده پشت منبر می‌بینید، روشن خواهد بود که این حرکت، خدا را به صحنه فرا می‌خواند.

در زمان دعا در آن تأمل کنید.

۱۲۱. آیا امروز ضرورتی دارید؟ نیازمند به چیزی هستید؟ آیا دسترسی به آنچه به آن نیاز دارید، از توان جسمی شما خارج است؟ آیا به خاطر عدم پرداخت اجاره‌ی خود، اضطرار دارید؟ آیا فرزندان شما کفش خواسته‌اند و شما پولی برای تهیه آن ندارید؟ آیا در خانه‌ی شما تاپوی خالی هست و کوزه‌ای که تهی شده است؟ آیا نمی‌توانید برای ذخیره‌ی خود خوراک تهیه کنید؟ آیا جایی اشکالی وجود دارد؟ به یاد داشته باشید که او وعده داده است.

۱۲۲. آیا بیمار هستید و دکتر می‌گوید که شما به عمل جراحی نیاز دارید؟ آیا پولی برای انجام جراحی ندارید؟ آیا نیازی دارید؟

۱۲۳. آیا گناهکارید؟ آیا با درک اینکه اگر امروز به پیشگاه حق خوانده شوید، محکوم خواهید بود، حس اضطرار به شما دست داده است؟ به خدا پشت کرده و از او رویگردان شده‌اید؟ آیا با وجود عضویت در یکی از کلیساها هنوز در ناراستی هستید؟ وجدانتان به شما می‌گوید که بر اساس کلام خدا، محکوم هستید و به چیزی نیاز دارید. نگذارید این کلمات در میان زمین پوشیده از خار، یا بر سنگلاخ یعنی بر قلب‌های سنگی بیفتند. باشد که در زمین نیکو و بارور بیفتند.

۱۲۴. اگر بیمار هستید و... دکترها می‌گویند که شما خوب نخواهید شد و شما به خدا قول داده‌اید که هر روز زندگی خود را صرف خدمت کنید و اطمینان دارید که او خداست، بی‌درنگ به خواسته‌های خدا تن دهید. اگر نیاز یا

ضرورتی دارید، لطفاً با بلند کردن دست خود، آن را به خدا نشان دهید. آیا حاضرید این کار را بکنید؟ خدا به شما برکت دهد.
دعا کنیم.

۱۲۵. خداوند، به همان اندازه که اطمینان دارم که در این بامداد پشت این منبر ایستاده‌ام، می‌دانم هیچ یک از این دست‌ها نمی‌توانست بالا رود بدون آنکه تو از آن [نیازها] آگاه نباشی زیرا تو خدا هستی. تو گفتی: «مگر گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود؟ چقدر شما بیشتر از یک گنجشک ارزش دارید!» چقدر بیشتر بر دستان این انسان‌های فانی که پسرت برای آنها جان خود را فدا کرد، نظر داشتی! چنانچه در این بامداد گنجشکی بر زمین افتد [تو می‌بینی و] چقدر بیشتر دست‌های آنان را مد نظر داشتی! گمان می‌کنم برای... در این بامداد دوازده گنجشک بیشتر از یک پنی فروخته نمی‌شود، زیرا هیچ کس خواهان خرید آنها نیست. رسیدگی به آنها مایه‌ی دردسر است ولی تو تکاتک آنها را می‌شناسی؛ تو تعداد پره‌های بدن آنها را می‌دانی. تو تعداد موهای سر ما را می‌دانی.

۱۲۶. خداوند، این دعاها را مستجاب فرما. بگذار در این بامداد عزیزان یقین حاصل کنند که تو خدا هستی، و این روح توست. باشد که این حس بنگی که از مشاهده‌ی روش‌های مذهبی پر زرق و برق مدرن حاصل می‌شود از وجود آنها زوده شود. برخی می‌گویند: «من عضو فلان کلیسا هستم.» خدایا، باشد که هم اینک چنین تفکری از ذهن آنها محو شود. و در همین لحظه در مورد حیات ابدی، به نظری اجمالی برسند. آنها برای یافتن آن، با اشتیاق تمام به تکاپو خواهند افتاد. آنها برای شناخت خدا و حصول اطمینان نسبت به حضور او، مشتاقانه به تکاپو خواهند افتاد. خدا کلام خود را پاس می‌دارد.

۱۲۷. باشد که گناهکاران بی‌درنگ توبه کرده و برای تعمیر در نام عیسی مسیح آماده باشند. و تو وعده‌ی عطای روح‌القدس را به آنها داده‌ای. خداوند، تو چنین فرمودی. تو وعده‌ات را به جا می‌آوری.

۱۲۸. اگر در این جمع شخص لغزش خورده یا گم‌کرده راهی باشد که نسبت به حضور و بودن تو اطمینان دارد، تمناً اینکه امروز راه توبه و بازگشت را در پیش بگیرد، زیرا تو گفتی: «اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد، مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.»

۱۲۹. اگر عزیزانی بیمار هستند، باشد که پی ببرند که تو خدا هستی. تو قول کلام خود را وفا می‌کنی. تو نسبت به قول کلام خود اطمینان هستی. آنها روغن خود را به پیش می‌گذارند، منظور آن روح معترف به ایمان است که در آنها

قرار دارد، سپس آن را با کلام می‌آمیزند. کلام همان نان حیات است یعنی مسیح. آن نان برای آنها در عهد عتیق و عهد جدید تقسیم و خرد شد. این امر خود نشان دهنده‌ی این اصل است که او دیروز، امروز و تا ابد همان است. پس باشد که عزیزان آن کلامی که دارند را با آن روغن یعنی روح در هم بیامیزند، سپس از مذبح بلند شده بگویند: «خداوندا، این تمام چیزی است که دارم. من آن را آورده‌ام.»

آنها در دستان تو تکثیر خواهند شد! این حرکت زیبای شما به زیبایی، خدای تاریخ را بر روی صحنه خواهد آورد! با این عمل از دل یهوه این صدا برخواید خواست: «من فرزند مطیعی دارم. من او را در آزمایش قرار دادم و او محبت و ایمانی که نسبت به من دارد را ثابت کرد. او اطمینان دارد که من هستم.» زیرا گفته شده است: «زیرا هر که تقرّب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.» در این ساعت، در حالی که این را به تو می‌سپاریم، عطا کن.

۱۳۰. و اکنون در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم، عزیزانی که هر نیازی دارند، سر پا بایستند، آنکه می‌خواهد... حال، اگر یقین ندارید که او خداست... اگر یقین دارید که او خداست و به وعده‌ی نجات، شفا و هر وعده‌ی دیگر وفا می‌کند، با این یقین که او خداست، سر پا بایستید. اگر می‌خواهید برای عزیز دیگری دعا کنید، سر پا بایستید. اگر شما - اگر شما اطمینان دارید که او خداست، نیاز خود را در جماعت مقدّسین بلند کنید. این کار را انجام دهید در حالی که ایستاده‌اید... [فضای خالی بر روی نوار - گروه تألیف]

«یقین دارم که او خداست. ایمان دارم که او نسبت به قول و کلام خود امین است. مطمئن هستم که مسئلت دلم... هم اینک مسئلت دل خود را زیر پوشش آن خون می‌برم.» اگر چنین می‌کنید، هر گناه را زیر پوشش آن خون بگذارید. هر گناه، بی‌ایمانی است. ممکن است عضو یک کلیسا باشید اما منظور من از گناه، «بی‌ایمانی» شماسست. شایسته است آن را بر قربانگاه فدا کنید. به این ترتیب آن را قربانی می‌کنید. به پای صلیب می‌آیید. با علم به حضور او و اطمینان به این اصل که او مستجاب کننده‌ی دعاهاست، در همان آیین قربانی، بی‌ایمانی خود را فدا کرده و به خدا واگذار کنید. اگر چنین هستید، دستان خود را بلند کنید. به این شکل پایداری کنید.

۱۳۱. خداوندا، تو خدا هستی. اینک آمیخته‌ای از روغن‌ها و آردهای این عزیزان. آنها این آمیخته را به سوی صلیب می‌آورند، جایی که آتش الهی بر

قلب‌هایشان نازل می‌شود و (اگر با صداقت دل آمده باشند) آن قربانی را فرو خواهد بلعید. تو وارد صحنه خواهی شد و آب‌های نهران را بر خواهی کشید. با نزول خود از آسمان در ازابیه آتشین، سراسر آسمان‌ها و زمین را می‌لرزانی تا به آنها پاداش دهی.

۱۳۲. عزیزان با دست‌هایی برافراشته ایستاده‌اند. آنها با این حرکت ایمان خود را نشان می‌دهند. با این حرکت نشان می‌دهند که هم خودشان و هم تمامی مسنلت‌هایشان را بر روی مذبح تو قرار داده‌اند. ای خدای آسمان و زمین، ای داور آسمان‌ها و زمین، به یقین که آسمان و زمین عدالت را بر پا خواهد داشت. قطعاً او کلام و قول خود را به جا خواهد آورد. تو از قلب مردان و زنان یعنی همگی این عزیزان آگاه هستی.

۱۳۳. خداوند خدا، دست‌های خود را بالا برده‌ام زیرا می‌دانم مسیر خدمتی‌ام تغییر خواهد کرد. و ایمان دارم که تو حضور داری. حضورت را در آن سو در ستون آتش دیده‌ام. [برادر برانهام سه بار به میکروفن ضربه می‌زند - گروه تألیف] دیده‌ام که راز قلب افراد را تفحص می‌کنی. حتی یک بار هم اشتباه نکرده‌ای. در زمان آغاز این امور، در آن سمت خیابان به من وعده دادی. و در سراسر دنیا، از این سو تا آن سوی گیتی پهناور، تو از من محافظت کردی. یقین دارم که تو خدا هستی. به آن اطمینان دارم.

۱۳۴. خداوند در این جلسه خود را به همراه عزیزان به عنوان قربانی تقدیم می‌کنم، بلکه تمام وجود خود را. خداوند، دوباره سفرهای خود را به سراسر دنیا شروع کرده‌ام. خدایا، مرا یاری فرما. بارها نسبت به تو بی‌ایمان شده‌ام، گناهان مرا ببخش. بی‌ایمانی مرا ببخش. می‌دانم که تو هستی و حضور داری و به همین ترتیب برای کسانی که با جدّ و جهد تو را می‌طلبند، پاداشی هست.

۱۳۵. همچنین در این بامداد به گناهان جماعتم اعتراف می‌کنم و در حالی که دست‌هایشان برافراشته است، به ضعف‌ها و شک و تردیدهای آنان اعتراف می‌کنم. خداوند، به گناهان آنان اعتراف می‌کنم، به تمامی ضعف‌هایمان. روح‌القدس را همراه با مهر تأیید حضور الهی خود، بر ما نازل فرما. و تو اینجا هستی تا ما را دریابی و ما را در دستان خود بگیری و ما از هر آنچه که از دست داده‌ایم، بازخرید و فدیة سازی. اگر از نعمت سلامتی محروم شده باشیم، باشد که به صورت صد چندان به ما اعاده شود. اگر جان ما آواره است، باشد که آن را برگردانی و به برکت پُری روح‌القدس، برومند و با درخشش تمام برگردد. باشد که در چنین کیفیتی احیاء شویم. خداوند، اگر در ما بی‌ایمانی

وجود دارد، باشد که ایمان در ما احیاء شود تا به قوت آن، کوه‌ها جا به جا شوند. خداوندا، این را عطا کن.

۱۳۶. ایمان داریم این مکان را فرو می‌گیری. اینک روح‌القدس این ساختمان را پُر می‌کند، بر بالای سر و در قلب این جماعت حرکت می‌کند، آنها را به سمت پذیرش خدای زنده هدایت می‌کند. در نام عیسی مسیح [به خدا] دسترسی داریم.

ایمانم به تو می‌نگرد،

به تو ای بَرّه‌ی جلجتا،

منجی الهی؛

اینک چون دعا می‌کنم، صدایم را بشنو،

تمام گناهانم را بَرُدا،

تا هرگز گمراه نشوم،

از مسیر تو.

۱۳۷. آیا عزم تمام دارید؟ آیا حاضر به دریافت آن هستید؟ پس دست خود را بلند کنید و بگویید: «هم اینک آن را می‌پذیرم و دریافت می‌کنم. ایمان دارم.» چون در هزارتوی ظلمت گرفته‌ی زندگی می‌خرامم،

و اندوه اطرافم را فرامی‌گیرد،

تو راهنمایم باش؛

به ظلمت امر کن تا به روشنایی روز مبدل گردد،

تمام ترس‌هایم را بشوی،

تا هرگز گمراه نشوم،

از مسیر تو.

سرهای خود را خم کنیم.

۱۳۸. این پیغام کوبنده، تند، شدید و عاری از فصاحت ولی عین حقیقت است. اگر با روحیه‌ای متواضعانه ایمان داشته باشید، آنچه که طلبیده‌اید را دریافت کرده‌اید؛ شایسته است به هیچ عنوان اجازه ندهید چیزی شما را از این مسیر راست منحرف سازد. در این راه پایداری کنید. اهمیتی ندارد که چقدر موعظه کرده‌ام، چه کارهایی انجام داده‌ام یا هر کسی چه کارهایی انجام داده، این امور هرگز تأثیری ندارد تا وقتی که آن را به عنوان دارایی شخصی خود بپذیرید.

۱۳۹. اگر با تمام قلب خود ایمان داشته باشید و به گناهان خود اعتراف کرده باشید، خدا هر آنچه که آرزو کرده‌اید را به شما می‌بخشد. مبادا دودلی را به

خود راه دهید. اگر لغزش خورده باشید، این بامداد زمان بازگشت شماسست. اگر به روح القدس نیاز دارید، به جهت آمرزش گناهان خود، در نام عیسی مسیح تعمیم بگیرید. این کلام خداست. خدا کلام خود را برای خشنودی یک کلیسا، یک فرقه یا شخص دیگری، تغییر نمی‌دهد. باید به همان شیوه انجام شود. ما باید فریضه‌ی الهی را به جا بیاوریم و نه فریضه‌ی یک کلیسا را، آنچه که خدا خود فریضه‌ی ساخته، مهم است. این روش درست است.

۱۴۰. او گفت: «دعای ایمان بیمار را نجات خواهد داد.» اگر بیمار هستی، من به ایمان برای شما دعا کرده‌ام. شما در قلب خود دعا کرده‌اید. به آن ایمان داشته باشید و آن را بپذیرید و به همین ترتیب با عزم راسخ در آن پایداری کنید. به آن شکل خواهد بود. هیچ نیرویی نمی‌تواند شما را از آن محروم کند؛ هر چند هوا تیره و تاریک می‌نماید اما شما باکی ندارید.

۱۴۱. شما می‌گویید: «بسیار خوب، ظاهراً همچنان بیمار هستم.» آن... بال‌های فرشتگان است که به هم می‌خورد. تنها همین. این تنها شکلی از حضور پر برکت خداست. به دیدگان تو تیره و تاریک می‌نماید اما کمی نزدیکتر شو و دوباره به آن بنگر، ببین مگر خدا نیست که آنجا ایستاده است تا کلامش را به جا بیاورد.

۱۴۲. اینک در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم، جلسه را به کشیشمان، برادر نویل واگذار می‌کنم.



به خدا / اطمینان کنید FRS59-0125
(Be Certain Of God)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در صبح یکشنبه ۲۵ ژانویه ۱۹۵۹ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2016 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org